

تبیین واژگان

نسبی‌گرایی معرفتی

epistemic relativism

«نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی» (epistemological relativism) را شاید بتوان به عنوان نگرشی تعریف نمود که معرفت (knowledge) (یا صدق) (truth) را به حسب زمان، مکان، جامعه، فرهنگ، دوره تاریخی، چارچوب یا طرح مفهومی، تربیت و اعتقاد شخصی، امری نسبی می‌داند به نحوی که آنچه معرفت شمرده می‌شود وابسته به ارزش و اهمیت یک یا چند متغیر فوق است. بدین ترتیب اگر «معرفت» و «صدق»، امور نسبی تلقی می‌شوند از آن رو است که فرهنگ‌ها، جوامع و دیگر امور متفاوت، مجموعه‌های مختلفی از اصول پیشینی و معیارها را برای ارزیابی دعاوی معرفتی می‌پذیرند و اساساً شیوه‌ای خنثی و بی‌طرفانه برای گزینش یکی از این مجموعه معیارهای بدیل وجود ندارد. از این رو، ادعای اصلی «نسبی‌گرا» آن است که صدق و توجیه عقلانی دعاوی معرفتی، (epistemic claims) به حسب معیارهایی که در ارزیابی این گونه دعاوی به کار می‌رود نسبی است. (برای تعریف دقیق‌تر مراجعه کنید به: سیگل، ۱۹۸۷، ص ۶) آموزه نسبی‌گرایی معمولاً تا زمان پروتاگوراس (Protagoras) دنبال می‌شود. افلاطون در رساله‌ی ثئایتوس (Theaetetus) پروتاگوراس را فردی معرفی می‌کند که معتقد است: «انسان، معیار همه چیز است» و «هر چیز مفروض، برای من همان است که برایم جلوه می‌کند و آن چیز برای شما همان است که به نظر شما می‌رسد». در رساله‌ی افلاطون، «سقراط» نسبی‌گرایی پروتاگوراس را در قالب این دیدگاه معرفی می‌کند: «آنچه از دید هر کس درست به نظر می‌رسد برای او صادق همان است.» این دیدگاه، نوعی نسبی‌گرایی در ادراک ما است زیرا از دید پروتاگوراس برای داوری درباره‌ی

صدق و معرفت، هیچ معیاری بالاتر از خود شخص وجود ندارد. اما تعریفی که در آغاز این نوشتار دربارهٔ نسبی‌گرایی مطرح شد، عام‌تر از نسبی‌گرایی پروتاگوراس است زیرا آن تعریف، خاستگاه نسبی‌گرایی را در سطح معیارها قرار می‌دهد نه در سطح ادراک یا اعتقاد شخصی؛ و مشخصهٔ روایت‌های متأخرتر نسبی‌گرایی نیز همین ویژگی است.

مخالفتان نسبی‌گرایی، نقدهای فراوانی را از این دیدگاه به عمل آورده‌اند. تاکنون اساسی‌ترین این نقدها آن بوده است که نسبی‌گرایی به «عدم انسجام درونی» (self-referentially incoherent) مبتلا است؛ زیرا دفاع از این دیدگاه، مستلزم رد آن است. دربارهٔ نقد از طریق عدم انسجام چند روایت وجود دارد. قوی‌ترین این روایت‌ها آن است که: نسبی‌گرایی، از امکان مشخص ساختن صدق، توجیه یا ارزش معرفتی آموزه‌ها و دعاوی بحث‌انگیز (از جمله خود نسبی‌گرایی) جلوگیری می‌کند؛ زیرا بر اساس نسبی‌گرایی، هیچ ادعا یا آموزه‌ای در آزمون کفایت معرفتی (epistemic adequacy) مردود شدنی نیست یا نمی‌توان به ناموجه بودن، نادرستی یا غیر مستند بودنش حکم کرد. برای نمونه، «نسبی‌گرایی پروتاگوراس» را در نظر بگیرد. اگر گزاره: «آنچه برای هر کس، حقیقت (یا موجه) به نظر آید برای او حقیقت (یا موجه) همان است»، درست باشد آنگاه هیچ ادعایی در آزمون «کفایت معرفتی» رد نخواهد شد و نمی‌توان به ناموجه بودن یا نادرستی آن حکم نمود. حال اگر ممکن نباشد که هیچ آموزه یا ادعایی در آزمون کفایت معرفتی «یا آزمون درستی»، مردود شود پس تمایز میان کفایت و عدم کفایت، و درستی و نادرستی از میان خواهد رفت؛ در نتیجه، مفاهیمی از قبیل درستی، صدق و توجیه متزلزل می‌شوند و آنگاه خودنسبی‌گرایی نیز درست نخواهد بود. خلاصه آنکه: نسبی‌گرایی، دیدگاهی نامنسجم است زیرا بر فرض درستی آن، خود مفهوم «درستی» دچار تزلزل می‌شود که در این صورت، نسبی‌گرایی نمی‌تواند درست باشد. در بیان نسبی‌گرایی و دفاع از آن لازم است معیارهای بی طرفانه و خنثایی را مسلم فرض کنیم تا بر اساس آنها بتوان آزمون‌ها و ادعاهای بحث‌انگیز را ارزیابی نمود. اما نسبی‌گرایی، اساساً هر گونه ارزیابی با معیارهای بی طرفانه را ناممکن می‌داند. بدین سان نمی‌توان از آموزهٔ نسبی‌گرایی به گونه‌ای منسجم دفاع نمود، به عبارت دیگر تنها راه دفاع از نسبی‌گرایی، همانا طرد آن است. از این رو، نسبی‌گرایی در دفاع از خود ناتوان است و به دام چنین معضل انعکاسی [= بازگشت‌کننده به خود] گرفتار می‌شود. معضل دیگری که در نسبی‌گرایی شایان توجه است به مفهوم «صدق نسبی» (relative truth) مربوط می‌شود. بسیاری از روایت‌های نسبی‌گرایی بر پایهٔ چنین مفهومی بنا شده‌اند. ولی بسیار دشوار است که بتوان معنای محصلی برای آن در نظر گرفت. اگر بگوییم «فلان گزاره برای من [= از دید من] (یا برای اعضای فرهنگ من) صادق است» معنای سر راست

این سخن آن است که من خواسته‌ام درباره آنچه باور دارم (یا اعضای فرهنگ من باور دارند) سخن بگویم نه آنکه شکل خاصی از صدق را مطرح کنم.^(۱) علاوه بر این، حتی اگر بتوان برای این مفهوم معنای محصلی در نظر گرفت، برهان عدم انسجام فوق، در این مورد نیز جاری است.

با وجود این پاسخ‌های قدیمی و قوی در قبال نسبی‌گرایی، چند دهه گذشته، شاهد احیای دوباره این آموزه بوده است. این امر، دست کم تا اندازه‌ای از مشکلاتی ناشی می‌شود که در صورتبندی یک مفهوم قابل دفاع از «عدم نسبی‌گرایی» وجود دارد. پایه استدلال بسیاری از نسبی‌گرایان آن است که هر یک از جایگزین‌های «غیر نسبی‌گرایانه»، مستلزم تعهدات معرفت‌شناختی نامطلوبی مانند قطعیت، چارچوب‌های ممتاز یا جزم اندیشی می‌باشند چالشی که مخالفان نسبی‌گرایی با آن مواجه‌اند آن است که نوعی معرفت‌شناسی غیر نسبی‌گرایانه [= مطلق‌انگاری] را پدید آورند که در بردارنده امور زیر باشد:

الف) شرحی معقول از عقلانیت و توجیه عقلانی ارائه دهد؛

ب) خطاپذیر و غیر جزم اندیش باشد؛

ج) هر مفهومی از چارچوب ممتاز را که دعاوی معرفتی در آن چارچوب باید بیان شود طرد کند؛ و

د) از انسجام درونی برخوردار باشد.

روایت‌های نسبی‌گرایی معاصر، تنوع وسیعی از زمینه‌های فلسفی را شامل می‌شوند و از پیشینه‌های فلسفی متنوعی برخوردارند. ریشه‌های اصلی‌ترین روایت‌های نسبی‌گرایی عبارت‌اند از:

الف). ملاحظات ویتگنشتاین درباره استعمال زبان، طرح‌ها یا چارچوب‌های مفهومی و نحوه‌های حیات؛^(۲)

ب) هواداری طرفداران دیدگاهی که برنامه قوی در جامعه‌شناسی معرفت خوانده می‌شود؛^(۳)

ج) تنوعی از مواضع کاملاً متفاوت که شاید بتوان همه آنها را تحت عنوان نوپراگماتیسم معاصر طبقه‌بندی کرد؛^(۴) و

د) شاید عجیب‌تر از موارد فوق، تحقیقاتی باشد که اخیراً در فلسفه علم توسط کوهن و فیرابند انجام شده است.^(۵)

عنایت به موارد فوق و دیگر روایت‌های نسبی‌گرایی معاصر، این نکته را روشن می‌سازد که آموزه مذکور، هنوز زنده و مورد توجه است. از آنجا که فیلسوفان نسبی‌گرا می‌کوشند روایت‌هایی

را از این آموزه ارائه دهند که در برابر نقدهای رایج مقاوم باشند، امروزه بحث‌های فراوانی درباره نسبی‌گرایی صورت می‌گیرد. البته فلاسفه‌ای که با نسبی‌گرایی مخالف‌اند به کوشش خود جهت طرح اعتراض‌های سنتی و ارائه نقدهای جدیدتر در قبال نسبی‌گرایی ادامه می‌دهند. از این رو باید گفت عرصه کنونی به گونه‌ای است که علاقه به بحث نسبی‌گرایی به شدت رواج دارد.

کتابنامه

- Feyerabend P: *Against Method: Outline of an Anarchist Theory of Knowledge*. (London: Verso, 1975).
- Goodman, N: *Ways of Worldmaking*. (Indianapolis: Hackett, 1978).
- Hollis, M. and Lukes, S. eds: *Rationality and Relativism*. (Cambridge, MA: MIT Press 1982).
- Krausz, M. ed: *Relativism: Interpretation and Confrontation* (Notre Dame: University of Notre Dame Press, 1989)
- Kuhn, T.S: *The Structure of Scientific Revolutions 2nd. edn* (Chicago: University of Chicago Press, 1970).
- Meiland, J. W. and krausz, M. eds: *Relativism: Cognitive and Moral*. (Notre Dame: University of Notre Dame Press, 1982).
- Plato: Theaetetus trans . F. M. Cornford , in *The Collected Dialogues of Plato*. eds E. Hamilton and H. Cairns (Bollingen Series , Pantheon Books,1961), 845 - 919.
- Putnam, H: *Reason, Truth and Histoty*. (Cambridge: Cambridge University Press, 1981).
- Rorty, R: *Philosophy and the Mirror of Nature*. (Princeton: Princeton University Press, 1979).
- Rorty, R: *Consequences of Pragmatism*. (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1982).
- Siegel, H: *Relativism Refuted: A Critique of Contemporary Epistemological Relativism*. (Dordrecht: Regidel, 1987).
- Wilson, B. R. ed. *Rationality*. (London: Blackwe LL, 1970).

پی‌نوشت‌ها

۱. یعنی سخن من در مقام اظهار نسبی بودن صدق نیست. (م)
۲. نگاه کنید به مقاله‌های ویلسون ۱۹۷۰.
۳. در این باره نگاه کنید به مقاله بارنز ویلورد در Hollis and Lukes و ۱۹۸۰.
۴. برای نمونه رجوع کنید به ررتی ۱۹۷۹ و ۱۹۸۲، گودمن ۱۹۷۸، و پاتنم ۱۹۸۱.
۵. نگاه کنید به کوهن ۱۹۷۰ و فیرابند ۱۹۷۵.